

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظریه مرحوم خوئی

نظریه دیگری که در واجب تخییری عنوان شده نظریه ای است که مرحوم محقق خوئی (قدس سره) عنوان فرمودند. ایشان فرمودند که در کتاب محاضرات جلد چهارم صفحه 40 به بعد، فرمودند ما برای اینکه ظواهر ادله وارده در واجبات تخییری را حفظ کرده باشیم، باید بیاییم قائل به این بشویم که در واجبات تخییری وجوب تعلق پیدا کرده به يك عنوانی که از آن تعبیر می کنیم به جامع انتزاعی، یعنی این خصال کفاره که بینشان جامع حقیقی و جامع اصیل وجود ندارد ما می آیم يك جامع انتزاعی به نام احد الافعال این را در نظر می گیریم و می گویم وجود در واجبات تخییری به این جامع انتزاعی تعلق پیدا کرده و فرقی با واجب تعیینی این است که در واجبات تعیینی ما يك جامع اصیل داریم، يك ماهیت متصله داریم که از آن تعبیر می کنیم به جامع حقیقی اما در واجب تخییری ما جامع حقیقی نداریم، يك جامعی داریم بنام جامع انتزاعی.

اشکالات این نظریه

آنوقت در اینجا مجموعاً چند اشکال را عنوان می کنند و جواب می دهند:

اشکال اول

این است که آیا جامع انتزاعی قابلیت تعلق تکلیف را دارد یا نه؟ خوب چه بسا لقائل عن يقول که جامع انتزاعی يك امر انتزاعی است و امور انتزاعیه ما به ازائی اصلاً ندارند تا بخواهد ما بگویم این امور انتزاعیه را متعلق برای تکلیف قرار بدهیم. جواب: ایشان در جواب این اشکال می فرمایند خود تکلیف يك امر اعتباری است. حقیقت تکلیف عبارت از اعتبار است حالا متعلق این اعتبار می تواند جامع حقیقی باشد مثل صلاه که صلاه يك جامع حقیقی بین همه مصادیق است و می تواند يك جامع انتزاعی باشد و بعد می فرمایند این در اعتباریات که اعتبار خفیف المعونه است به آسانی راه دارد بعد می فرمایند اصلاً در غیر اعتباریات در امور حقیقیه شما می توانید علم پیدا کنید به احد شیئین، آنجایی که علم اجمالی دارید به اینکه یکی از این دو تا نجس است، علم اجمالی دارید به اینکه یکی از این دو نفر عادل هستند. چطور علم که از امور حقیقیه است می تواند متعلقش يك جامع انتزاعی باشد در اینجا تکلیف که يك امر اعتباری است این به طریق اولی باید قابلیت تعلق را داشته باشد.

اشکال دوم

این است که در متعلق تکلیف باید مسأله مصلحت و ملاک وجود داشته باشد، در صلاه که متعلق برای وجوب است ملاک وجود دارد، مصلحت وجود دارد. اگر ما گفتیم جامع انتزاعی متعلق برای تکلیف است، در خود جامع انتزاعی که ملاک وجود ندارد، ما

در جامع انتزاعي چطور بياييم بگويم ملاكي بنام مصلحت وجود دارد، به عبارت اخري در عنوان احد الفعلين ما چطور مي توانيم يك چيزي به عنوان ملاك و مصلحت در نظر بگيريم؟ جواب: ايشان در جواب، مي فرمايند ما لازم نيست كه بفهميم كه ملاك در کدام قسمت است و چگونه است، آن مقداري كه مسلم است اين است كه مي گوييم اوامري كه شارع صادر مي كند اين حتماً يك ملاكي دارد اما سنخ اين ملاك و چگونگي اين ملاك و اينكه اين ملاك در كجا قرار دارد اين به ما ارتباطي اصلاً ندارد ما فقط مي گوييم اگر شارع يك چيزي را واجب كرد، اين وجوب ناشي از يك ملاكي است، اما اينكه سنخ اين ملاك چگونه باشد، اين را ما لازم نيست كه بدانيم.

اشكال سوم

اين است كه شما در فرمايش مرحوم محقق اصفهاني اين را قبول كرديد كه احدهمائي مردد ما در عالم خارج نداريم، عالم خارج جاي وجود است، وجود مساوي با تشخص و تعين است، بگويم آقا يك وجود مردد بين دو شيء اين اصلاً معقول نيست، و لذا ما گفتيم احدهمائي مردد مرحوم اصفهاني اين در كلمات مرحوم اصفهاني زياد بود، احدهمائي مردد در عالم خارج نداريم خوب اينكه شما در اينجا مي گوييم متعلق واجب تخييري احدهمائي لا بعينه است، مي گوييد احد الفعلين خوب اين بر مي گردد به همان احدهمائي مردد.

جواب: ايشان مي فرمايد: بين اين دو تا عنوان فرق است، بين احدهما لا بعينه و احدهمائي مردد فرق وجود دارد، احدهمائي لا بعينه يك جامع انتزاعي است. از احدهمائي لا بعينه ما تعبير مي كنيم به جامع انتزاعي اما احدهمائي مردد آنجا بحث جامع نيست، آنجا اين است كه مي گوييم آقا يك وجود اما مردد بين اين دو شيء در عالم خارج كه مي گفتيم اين معقول نيست وجود مردد اين معنا ندارد، لذا مي فرمايند بين اين دو تا فرق وجود دارد اين هم اشكال سومي كه هست.

اشكال چهارم

اين است كه اين احدهمائي لا بعينه يا به تعبير ديگر احد الفعلين كه مي خواهد متعلق براي تكليف باشد، اين در افق نفس است و چيزي كه در افق نفس است قابليت تعلق تكليف را ندارد. در جواب مي فرمايند كه ما مرادمان از اين احدهمائي لا بعينه چيزي كه بخواهد فقط در افق نفس باشد و تعدي از افق نفس نكند نيست، بلكه ما وقتي مي گوييم احدهمائي لا بعينه به اعتبار انطباقش بر وجود خارجي است تعبيري كه دارند اين است كه فرمودند مراد تعلق امر به احدهما بما هو منطبق علي كل واحد من الفعلين است، با اينكه انطباق بر هر كداميك از اين دو تا فعل دارد، و اين انطباق و تطبيقش هم در يد مكلف است، اين خلاصه نظريه ايشان.

باز در لا به لا مي فرمايند بالاخره در اين خصال كفاره ما مي دانيم هر كداميك از اين ثلاثه خودش خصوصيتي ندارد، اطعام خصوصيتي ندارد، صيام خصوصيتي ندارد، بخواهيم بگويم يكي معين هم واجب است ميشود ترجيح بلا مرجح، نتيجه اين مي گيريم بگويم آنچه كه وجوب به او تعلق پيدا کرده يك جامع انتزاعي است، و بعد مي فرمايند اين معنا كه جامع انتزاعي متعلق واقع بشود، هم در عرف هم در شرع در موارد ديگر هم واقع شده، مي فرمايند اگر يك بايعي به كسي بگويد بعت احدهما، دو تا مال دارد، بگويد بعتك احد المالين اينجا تملك نسبت به اين احدهما تحقق پيدا مي كند، منتهي اين احدهما يك عنواني است كه هم قابل انطباق بر اين مال است هم قابل انطباق بر آن مال است، شاهد دومشان در باب وصيت است اگر موصي وصيت كرد به اينكه احد المالين براي زيد باشد اينجا همة فقهاء مي گويند اين وصيت نافذ است و همه مي گويند اختيارش هم به دست خود موصي له است يا وصي مثلاً بيايد يكي از اين دو مال را انتخاب بکند، اين خلاصه نظريه شريف ايشان.

چند اشکال به ذهن می رسد که عرض کنیم:

اشکال اول

همان اشکالی است که خود ایشان به مرحوم آخوند وارد می کردند و آن این است که بر فرض اینکه جامع انتزاعی قابلیت تعلق تکلیف را داشته باشد، اما این عرفیت ندارد، الان وقتی در عرف بگوئیم که آقا شارع به شما گفته احد هذه الامور بر شما واجب است، عرف این را نمی فهمد، باید متعلق در نزد عرف معین باشد، مشخص باشد، احد الافعال يك عنوان عرفی که عرف بتواند نیست، این اشکال اول.

اشکال دوم

این است که شما آمدید بین احدهمای لا به عینه و احدهمای مردد فرق گذاشتید، فرمودید احدهمای مردد معقول نیست، اما احدهمای لا به عینه یعنی عنوان احدهما این اشکالی ندارد، در حالیکه خود مرحوم اصفهانی وقتی می خواستند احدهمای مردد را نفی کنند، ایشان فرمودند که فرقی نمی کند که این احدهمای مردد احدهمای مصداقی باشد یا این احدهمای مردد احدهمای مفهومی باشد، اینکه شما می فرمایید بین احدهمای لا به عینه خوب احدهمای لا به عینه می شود مفهومی، یعنی مفهوم و عنوان احد الفعَلین این احدهمای لا به عینه، همان احدهمای مفهومی است که قبلاً در کلام مرحوم اصفهانی مورد اشکال واقع شد علی ایحال اگر مقصود شما این است که احدهمای مردد فقط مصداقی است، احدهمای لا به عینه مراد مفهومی است، خوب بینشان فرق هست اما در استحاله هر دو محال هستند، هم احدهمای مفهومی و هم احدهمای مصداقی و مردد در خارج.

اشکال سوم

که ایشان در حقیقت به نظر من نتوانستند این را جواب بدهند همین است که شما اگر جامع انتزاعی را متعلق تکلیف قرار دادید. ملاک و مصلحت کو؟ ببینید در جواب ایشان می فرماید ما لازم نیست که بفهمیم ملاک در کجا قرار دارد، بله، لازم نیست اما بالاخره از این دو حال هم خارج نیست، یا ملاک در خود امری است که مولی می کند مثل اوامر امتحانیه، یا ملاک در متعلق امر است ما شق ثالث نداریم اصلاً یا ملاک در امر است یا در متعلق امر است اگر فرض کردیم اوامر اوامر حقیقیه است اوامر امتحانیه نیست. لا محال ملاک باید در متعلق باشد، آنوقت جامع انتزاعی چطور می تواند در آن ملاک باشد، عنوان احد الفعَلین بگوئیم ملاک در این جامع انتزاعی است، این باز چیزی بود که به نظر من ایشان نتوانستند جواب روشنی از این مطرح بکنند. علی ایحال اشکال مهم همان اشکال اول است که این عنوان هم عنوان عرفی نیست.

نظریه مرحوم امام

آخرین نظریه نظریه شریف امام (رضوان الله تعالی علیه) است.

نکاتی چند در مورد عظمت علمی و... مرحوم امام

(خوب حالا این ایام هم مصادف با پانزدهمین سال ارتحال حضرت امام (قدس سره الشریف) است که واقعاً حالا ما در این مباحث اصولمان و همچنین در مباحث فقه این نظریات امام را خوب با عنایت و با دقت مورد بحث قرار می دهیم، که این جنبه امام یعنی جنبه علمی امام و قدرت علمی امام آنطوری که باید و شاید هنوز در حوزه های ما مطرح نیست، یعنی آن جنبه های

جهادي و سياسي و اجتماعي و حتي شايد جنبه هاي عرفاني امام خيلي مطرح باشد، اما جنبه علمي امام و آن قدرت علمي امام متاسفانه هنوز آنطوري كه بايد و شايد حتي براي حوزه هاي علميه مطرح نشده و اگر روزي فرا برسد كه واقعاً مشخص بشود و اين بررسي بشود كه واقعاً اين مرد بزرگ از جهت علمي چقدر مورد عنايت خداوند بوده و خداوند چقدر به او عنايت فرموده كه در همه مسائل مختلف از فلسفه و عرفان و تفسير و فقه و اصول و ادبيات و اينها تمام در آن صاحب نظر بودند!!

آن وقت يك باب ديگري از نظر حيات ايشان و زندگي ايشان براي ما مفتوح مي شود در اصول واقعاً در اين صد ساله اخير، جزو برترين افراد از نظر ابداع نظريات اصولي است!، خود ايشان در مباحث اصول نوآوريهاي كه ايشان داشته كه حالا مثلاً در همين سال گذشته به مناسبت بحث ترتيب بعضي از ابداعات را ايشان را ما مطرح كرديم حالا آيا اينكه پذيرفته شد يا نشد يك حرفي است اما خود نظريه ابداعي و ابتكاري ايشان يك امر مهمي است، در اصول واقعاً از كسانيكه در اين صدساله اخير خودش صاحب مباني قوي اصولي كه مي تواند در فقه و در استنباط بسيار راهگشا باشد امام(رضوان الله عليه) است و ما واقعاً بايد بيشتر استفاده كنيم متاسفانه حالا، اين نظريات علمي، اصولي و فقهي امام خيلي سهل التناول نيست، يعني آسان نمي شود انسان به او برسد، نظريات بزرگان ديگر مخصوصاً مثل مرحوم آقاي خوئي واقعاً براي رسيدن به او بسيار آسان است، كتبي كه تنظيم شده در اين رابطه بسيار روان و دقيق و خوب است و انسان زود مي تواند به مباني اين بزرگ مرد مرحوم آقاي خوئي برسد اما متاسفانه نسبت به امام يك كتابهاي كه ولو تفريرات زياد نوشته شده اما باز نسبت به مباني چون خيلي روشن، مطرح شده باشد و براي عموم فضلاء آسان باشد، رسيدن به آن مبنا، خوب الان در دسترس نداريم حالا ان شاء الله در آينده اين كار بشود علي احوال واقعاً امام با قطع نظر از جنبه هاي سياسي ايشان و خدماتي كه واقعاً به دين كردند به انقلاب كردند به مردم كردند به کشور كردند، يك حق بزرگي ايشان بر علم دارد، يعني در اين زنجيره مستمره علمي از افرازي كه بسيار تاثيرگذار بوده؛ و بعداً انشاءالله اين جهات كم كم براي فضلاء روشن مي شود).

ايشان نظريه آي كه دادند در واجب تخييري مي فرمايند به نظر ما سنخ واجب تخييري با سنخ واجب تعييني يكي است، اينطور نيست كه بگويم اراده در واجب تعييني با حقيقت اراده و متعلق اراده در واجب تخييري فرق مي كند، همانطوري كه در واجب تعييني اراده يك متعلق مشخص و معيني دارد، در واجب تخييري هم اراده متعلق مشخصي دارد، منتهي چون غرض مولي با امور ديگر هم حاصل مي شده مولي آمده متعلق هاي ديگر را هم ذكر کرده اينطور نيست كه ما بگويم آقا در واجب تخييري يكي است معين، يكي است غير معين، جامع حقيقي، جامع اعتباري، جامع انتزاعي، اينها نيست اصلاً. همان حرفي كه شما در واجب تعييني مي زنيد در واجب تخييري هم هست به عبارت اخري، مي خواهند بفرمايند واجب تخييري مثل چند تا واجب تعييني است كه مولي ما را مخير کرده هر کدام از اين واجبات تعيينه را انجام بدهيم، اينطور نيست از اول شارع بفرمايد احدهما متعلق براي وجوب است. تقريباً شبیه آن فرمايشي كه مرحوم محقق اصفهاني دارند منتهي اين يك مقدمه آي امام ذكر مي كنند در اينكه اراده متعلقش بايد معين باشد و مشخص باشد و اين فرقي نمي كند بين واجب تعييني و تخييري، مي فرمايند در اينجا هم چند تا واجب تعييني است کنار يكديگر قرار داده شده با كلمه او شايد مي گوید هر کداميك از اينها وافي در غرض است.

نكته اي كه در فرمايش ايشان وجود دارد اين است كه مي فرمايند اشتباه بزرگاني مثل مرحوم آخوند و ديگران اين بوده كه اصلاً مساله را بردند روي مصالح و ملاكات و اغراض. بگويم آقا اين اطعام و صيام يا هر سه در غرض مشترك هستند يا اغراض متباينه و مختلفه دارند، مي فرمايند ملاك تقسيم در تقسيم واجب به تعييني و تخييري مساله اغراض نيست، اغراض و غرضها و اينكه بگويم بعد هم بيايم بگويم الواحد لا يصدر الا من الواحد اينها نقشي در تقسيم ندارد، يعني در تقسيم واجب تعييني و تخييري نقش ندارد، مي فرمايد ما تقسيم واجب به تعييني و تخييري را از اين بابي كه مولي کرده انتزاع مي كنيم و استفاده مي كنيم مي گويم مولي اين بحثي كه کرده اگر يك دانه متعلق ذكر کرده چيز ديگري ذكر نکرد مي گويم تعييني است اگر چيز ديگري ذكر کرد با كلمه او مي گويم تخييري است، اين از اين بابي كه ما وجوب را از آن انتزاع مي كنيم اين محور براي تقسيم به تعييني و تخييري است اما ملاكات و اينها هيچ نقشي ندارد.

این نظریه نظریه شریف امام است دیگر ما اصلاً مصلحت تسهیل را مطرح نکنیم اینی که آیا این سه تا یک غرض واحد دارند یا اغراض متباینه دارند یا به قول آخوند اغراض متقابله دارند این را هم مطرح نکنیم اینی که بیایم بگویم یک جامع انتزاعی متعلق برای تکلیف است، احدهمای مردد، احدهمای مصداقی، مفهومی می فرماید اینها نیست، می فرماید واجب تخییری عین واجب تعینی است فقط این البته تعبیر من است، مثل این است که چند تا واجب تعینی را کنار هم گذاشتند با کلمه او، و ما تقسیم به تعینی و تخییری اینطور نیست که در یک مرحله آی قبل از وجوب باشد یعنی بگویم آقا در یک مرحله قبل از اینکه چیزی را واجب بکند آیا مولی اینجا خواهیم واجب را تقسیم بکنیم به تعینی و تخییری نه بعد از آنی که آمد ما وجوب را از آن انتزاع کردیم آنوقت این تقسیم به تعینی و تخییری هم درست می شود.

یعنی ببینید ایشان اثبات کردند که دیگر من حالا نخواستیم مفصلش را بگویم، ایشان اشکال در واجب تخییری را که دیگران می گویند که اراده متعلقش مبهم است این را ذکر می کنند بعد می گویند نه همانطوری که در واجب تعینی متعلق اراده معین است در واجب تخییری هم متعلق اراده مبهم نیست، نمی گویم که آقا یکی از اینها، منتهی یکی اینی که الان می گویم ترک جایز است الی بدل این ربطی به حقیقت این واجب ندارد، یعنی بگویم این ملاکش و غرضش طوری است که اینچنین است بلکه شارع آمده با کلمه او بیان فرموده یکی از این واجبات را انجام بده و این را البته دیگر این را اضافه نکردند این حتماً دیگر عنوان عقل است که عقل می آید می گوید خوب اگر شارع شما را مخیر کرد می توانید یکی را انجام بدهی و بقیه را انجام ندهی. دیگر این بحث را در جلد دوم مناهج الوصول صفحه 85 بیان فرمودند، بیش از این هم دیگر در آنجا ذکر نکردند، البته حالا یک نکات دیگری هم داشت چون وقت نبود من عرض نکردم این را.

نظر نهائی استاد محترم: این تقریباً چهار نظریه مهم در بحث واجب تخییری بود و به نظر می رسد این نظریه امام از نظر آن اشکالاتی که بر سائر انظار وارد بود کمتر آن اشکالات به آن وارد باشد و همین اولویت دارد بر سائر انظار.

در واجب تخییری یک بحث دیگری مطرح می کنند بنام تخییر بین اقل و اکثر که خوب دیگر ظاهراً نمی توانیم بیش از این بحث را ادامه بدهیم، این بحث یعنی تخییر بین اقل و اکثر آیا ممکن است یا نه؟، یک بحث مهمی است و یک بحث واجب موسع و مضیع و یک بحث کوتاه دیگر مانده تا برسد به نواهی.

اگر بشود آقایان در تابستان این دو تا بحث را خودشان ملاحظه بفرمایند، سال دیگر این شاء الله اگر زنده بودیم این شاء الله از اول نواهی ما شروع می کنیم. یک صحبتی شد قبلاً راجع به نوشتن یک رساله ای که جزئیاتش را آقایان اینجا نوشتند ما سال دیگر ان شاء الله می خواهیم به درس اگر خداوند عنایت بکند به درس یک کیفیتی دیگری بدهیم برای اینکه بیشتر خود آقایان کار بکنند یعنی بنایمان بر این است که هم بحث را با سرعت بیشتری دنبال بکنیم و هم اینکه آن گروههای علمی که امسال اواسط سال بالاخره استارت او زده شد اما خیلی نشد دنبال بکنیم اگر خداوند توفیق بدهد از اول سال اگر این کار را انجام بدهیم به یک نتایج خوبی برسد. از همه آقایان هم ما التماس دعا داریم، این شاء الله که خداوند همه این زحمات ما و شما را مقبول درگاه خودش قرار بدهد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين